

Recognizing the Functions of Hegelian Government in Organizing the Political Economy of Geographical Space

ARTICLE INFO

Article Type

Original Research

Authors

Lashgari E.*¹ PhD

How to cite this article

Lashgari E. Recognizing the Functions of Hegelian Government in Organizing the Political Economy of Geographical Space. Geographical Researches Quarterly Journal. 2019;34(2):257-268.

*Department of Geography, Human & Social Sciences Campus, Yazd University, Yazd, Iran

*Correspondence

Address: Department of Geography, Human & Social Sciences Campus, Yazd University, Pajooesh Junction, Yazd, Iran

Phone: +98 (35) 31233277

Fax: +98 (35) 31233277

ehsanlashgari80@yahoo.com

Article History

Received: October 7, 2018

Accepted: March 16, 2019

ePublished: June 20, 2019

ABSTRACT

Aims & Backgrounds The studies of space political economy in the framework of positivism methodology is often influenced by profit motivation, and analysis of spatial changes is as a result of economic policies independent from government ideology. Marxist geographers have also argued that political sovereignty lacked any structural independence against class relations and the material processes of society shape the political destiny of geographical space. In the studies of political economy in the framework of Hegelian perspective, the role of government actors and agencies is investigated as the forces beyond the elements of civil society in the distribution of public goods and services and policymaking in order to capital accumulation and its subsequent spatial reconstruction at the territorial level. The aim of this study was to investigate and explanation of the most important effective structural symbols and functional processes, constructed by the government in the framework of the Hegelian perspective on national and territorial scales.

Methodology This descriptive-analytical study with the trans-positivism approach, is seeking to analyze the spatial dialectics in the framework of the function of political sovereignty in the distribution of public goods and national resource allocation at the national scale.

Findings from the Hegelian perspective, the political economy of space is the result of controlling competition between the guilds and the social classes for access to public goods by the government. In other words, the process of scarce resource allocation based on the ideology of sovereignty government and determination of facility location and its subsequent spatial developments were investigated. Meanwhile, deployment of new forces in decision making in the territorial scale will create the various patterns of the political economy of space and it is not necessarily the result of a social class function or pursuit the interests of the bourgeois class. Accordingly, when the government's function in organizing the space economy in one area is discussed, there is not necessary to merely use of quantitative methods to predict and measuring the political economy of space.

Conclusion The government-oriented political economy is seeking to describe the ranking and classification of social groups in access to scarce economic resources through planning processes, spatial planning, and analysis of its effects.

Keywords Political Economy; Governance; Geographical Space; Trans Positivism

CITATION LINKS

[Abdekhdaei; 2015] Methods and ...; [Ahmadvand; 2007] Hegel's political ...; [Agnew & Muscra; 2012] Making political ...; [Aleizad & Saraei; 2011] The government ...; [Allmendinger; 2002] Planning in ...; [Andalib; 2001] Basic theory ...; [Asadi, et al; 2015] Genealogy, ...; [Ashraf; 1979] Historical ...; [Bell; 2013] Fundamentals of ...; [Delfrouz; 2014] Government and ...; [Dikec; 2012] Space as ...; [Edel; 2001] Urban and ...; [Ejlali, et al; 2017] Planning theories ...; [Elden; 2007] There is ...; [Flanagan; 2010] Urban ...; [Gallaher, et al; 2011] Key concepts in ...; [Goymen; 2000] Tourism and ...; [Hafeznia & Kaviyanirad; 2014] Philosophy ...; [Hafeznia, et al; 2014] Politics and ...; [Hegel; 2001] Elements of the ...; [Hughes; 1990] Consciousness ...; [Jahanbagloo; 1995] Modernity, ...; [Javan, et al; 2013] Space ...; [Johnston; 1984] Marxism political ...; [Jones, et al; 2016] An introduction ...; [Jones; 1998] Restructuring ...; [Kourdzadeh; 2001] Political ...; [Lairson & Skidmore; 2014] International ...; [Lashgari; 2014] Politics and ...; [Mirheydar & Mirahmadi; 2017] Evolution ...; [Mirheydar & Zakie; 2010] The concept ...; [Mitchell; 1995] The end of ...; [Mosalanejad; 2018] Political ...; [Mosalanejad; 2018] Institutionalism ...; [Momtaz; 2015] Urban ...; [Momeni & Zamani; 2013] Analysis of ...; [Moradkhani & Shahbazi; 2012] Hegel ...; [Murdoch; 2013] Post structuralism ...; [Nelie; 2017] Economics; [Painter; 2005] State ...; [Parker; 2007] Structuration; [Peet; 2003] Radical: ...; [Poladi; 2001] From the ...; [Rafieian & Hossienpour; 2012] Theory, ...; [Radic; 2008] The development ...; [Ramesht, et al; 2013] Local identity ...; [Sabzehie; 2007] A comparative ...; [Sadeghi; 2015] Introduction to ...; [Seyf; 2001] Despotism, the ...; [Shakouie; 1996] New thought in ...; [Shakouie; 2004] New thought ...; [Sharepour; 2010] Urban ...; [Taylor; 2018] Urban planning ...; [Taylor; 2006] Radical political ...; [Taylor; 2000] World cities ...; [Tonkiss; 2009] Space, ...; [Tucker; 1998] Anthony giddens ...; [Zieleniec; 2014] Space and ...;

شناخت کارکردهای دولت هگلی در ساماندهی اقتصاد سیاسی فضای جغرافیایی

احسان لشگری* PhD

گروه جغرافیا، پردیس علوم انسانی و اجتماعی، دانشگاه یزد، یزد، ایران

چکیده

اهداف و زمینه‌ها: مطالعات اقتصاد سیاسی فضا در چارچوب روش‌شناسی اثبات‌گرا غالباً متأثر از انگیزه سودمحوری دانسته و تحلیل تغییرات فضایی، ناشی از سیاست‌های اقتصادی غیروابسته به ایدئولوژی دولت قلمداد شده است. جغرافی‌دانان مارکسیست نیز معتقد بوده‌اند که حاکمیت سیاسی فاقد هرگونه استقلال ساختی در برابر روابط طبقاتی بوده و فرآیندهای مادی جامعه سرنوشت سیاسی حاکم بر فضای جغرافیایی را رقم می‌زند. در مطالعات اقتصاد سیاسی در چارچوب دیدگاه هگلی، نقش‌آفرینی بازیگران و نهادهای دولتی به‌مثابه نیروهای فراتر از عناصر جامعه مدنی در چگونگی توزیع کالاها و خدمات عمومی و سیاست‌گذاری به‌منظور تداوم انباشت سرمایه و بازساخت فضایی متعاقب آن در سطح قلمرو سرزمینی، مورد بررسی قرار می‌گیرد. هدف این پژوهش تبیین و مطالعه مهم‌ترین نمادهای ساختی و فرآیندهای کارکردی مؤثر در اقتصاد سیاسی ساخته‌شده به‌وسیله دولت در چارچوب اندیشه‌های "هگل" در مقیاس ملی و در قلمروی سرزمینی بود.

روش‌شناسی: این پژوهش توصیفی-تحلیلی با رویکردی فراتر از اثبات‌گرا به دنبال تحلیل دیالکتیک فضایی در چارچوب عملکرد حاکمیت سیاسی در چگونگی توزیع کالاهای عمومی و تخصیص منابع در مقیاس ملی بود.

یافته‌ها: در دیدگاه هگلی، اقتصاد سیاسی فضا حاصل کنترل رقابت بین اصناف و طبقات اجتماعی جهت دسترسی به کالاهای عمومی به‌وسیله دولت است. به‌بیان‌دیگر، روندشناسی تخصیص منابع کمیاب مبتنی بر ایدئولوژی دولت حاکم و چگونگی تعیین موقعیت تسهیلات و روندشناسی تحولات فضایی متعاقب آن مورد مطالعه قرار می‌گیرد. ضمن اینکه قرارگیری نیروهای جدید در مصادر تصمیم‌گیری در سطح قلمروی سرزمینی، الگوهای متفاوتی از اقتصاد سیاسی فضا را رقم خواهد زد که الزاماً ناشی از عملکرد طبقاتی یا دنباله‌روی از منافع طبقه بورژوازی نیست. بر این مبنا، زمانی که عملکرد دولت در ساماندهی اقتصاد فضا در یک قلمرو مورد بحث قرار می‌گیرد، الزاماً این امکان وجود ندارد که صرفاً از روش‌های کمی برای پیش‌بینی و سنجش اقتصاد سیاسی فضا استفاده نمود.

نتیجه‌گیری: اقتصاد سیاسی دولت‌گرا در دیدگاه هگلی به دنبال تشریح چگونگی سطح‌بندی و دسته‌بندی گروه‌های اجتماعی، در دسترسی به منابع کمیاب اقتصادی از طریق فرآیندهای برنامه‌ریزی و آمایش و تحلیل فضایی اثرات آن است.

کلیدواژه‌ها: اقتصاد سیاسی، دولت، فضای جغرافیایی، فراتر از اثبات‌گرایی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۷/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۲/۲۶

نویسنده مسئول: ehsanlshgari80@yahoo.com

مقدمه

از منظر تاریخی جغرافی‌دانان معتقد به اقتصاد سیاسی تحت تأثیر دیدگاه‌های مارکسیستی به دنبال تحلیل روابط و ساختارهای نامتقارن در فضاهای جغرافیایی متأثر از روابط تولیدی بودند. دیدگاه اقتصاد سیاسی به دنبال این بینش به وجود آمد که به‌جای استفاده از رویکرد توصیفی در نمایان‌سازی جغرافیای رفاه و نمایش صرف نابرابری‌های فضایی؛ چگونگی پدید آمدن این نابرابری‌ها و

چگونگی رشد آنها را تحلیل نماید [Shakouei, 2004]. در بین چارچوب‌های متفاوت اقتصاد سیاسی رویکرد دولت‌گرا متأثر از دیدگاه هگل درصدد مطالعه نقش‌آفرینی بازیگران و نهادهای دولتی در چگونگی توزیع کالاها و خدمات عمومی و تأمین زیرساخت‌ها و باز ساخت فضایی متعاقب آن در سطح قلمرو سرزمینی است. به‌طوری‌که سیاست‌گذاری اقتصادی دولت‌ها در فضا نمود عینی می‌یابد و قدرت سیاسی می‌تواند در فضایی که اشغال می‌نماید؛ بازنمایی شود [Tonkiss, 2009]. به‌طورکلی در اندیشه سیاسی مدرن نگرش به دولت را می‌توان در دو جریان عمده دسته‌بندی نمود. شکل‌گیری دولت بر مبنای حق فردی (همچون نظریات هابز و لاک) و یا بر مبنای سود شخصی (بنتام و استوارت میل) که به‌طور خلاصه به جریانی از اندیشه تعلق دارد که دولت را صرفاً ابزار اقتصادی برای تداوم انباشت سرمایه دانسته و برای آن نقشی مستقل قایل نیست.

جریان دوم دولت را به‌مثابه یک کل در نظر گرفته که حاصل تکامل انسانی و اجتماعی بوده و دیدگاه هگلی نیز ظهور دولت را در قالب این قسم دوم قلمداد می‌نماید که با استفاده از کارکرد آن امکان دسترسی بهینه انسان‌ها به تسهیلات در فضای جغرافیایی و زیست اخلاقی آنها فراهم می‌گردد [Poladi, 2001]. در این دیدگاه استقلال دولت ماحصل اعتقاد به آزادی این نهاد از تأثیرات نیروهای اجتماعی استوار است. چرا که منافع طبقات مختلف دارای برآیندی خنثی بوده و بر این مبنا رویکرد دولت‌محور قایل به نقش مستقل دولت در سازمان‌دهی اقتصاد سیاسی است. به عبارت بهتر مدیریت فضا به‌مثابه جوهر حاکمیت، فرمانروایی و اعمال قدرت به‌وسیله دولت‌ها که در مقیاس دولت-ملت دارای بالاترین قدرت حاکمیت و زورآوری می‌باشند با اتخاذ راهکارهای اقتصادی در توزیع کالاهای عمومی و زیرساخت‌ها بر فضای جغرافیایی که متشکل از جامعه، شبکه‌ها، جریان‌ها و ساخت‌ها است؛ تأثیر می‌گذارند که چگونگی این تأثیرگذاری در قالب فرآیندهای اقتصاد سیاسی قابل‌مطالعه خواهد بود.

این در حالی است که غالب جغرافی‌دانان متأثر از سرمایه‌داری؛ دولت را در تبعیت از عناصر بورژوازی می‌انگارند و اهمیت چندانی برای آن در مطالعات اقتصاد سیاسی فضا قایل نمی‌باشند [Radic, 2008]. لیکن در دیدگاه هگل، دولت یک محصول اجتماعی جهت حل تضادها و کاهش برخوردهای طبقاتی و ایجاد نظم مابین گروه‌های مختلف از جمله گروه‌های صاحب ابزار تولید و ثروت در جامعه می‌باشند و با اقتصاد سیاسی هم پیوندی آشکاری دارند. همچنین این مقاله به‌طور مشخص در نقد دیدگاه برخی جغرافی‌دانان مارکسیست است که معتقدند حاکمیت سیاسی فاقد هرگونه استقلال ساختی در برابر روابط طبقاتی بوده و فرآیندهای مادی جامعه سرنوشت سیاسی حاکم بر یک فضای جغرافیایی را رقم خواهد زد. در انگاره مارکسیستی اقتصاد، علوم سیاسی، جامعه‌شناسی و تاریخ در چارچوب اقتصاد سیاسی به‌گونه‌ای سیستماتیک به یکدیگر پیوند می‌یابند [Taylor, 2006]. بنابراین

آن است کارکردهای اقتصاد سیاسی دولت محور در باز ساخت فضای جغرافیایی در چارچوب دیدگاه هگل تبیین گردد.

اقتصاد سیاسی فضا

اقتصاد سیاسی از رابطه میان سیاست و اقتصاد و به ویژه از نقش قدرت در تصمیم گیری های اقتصادی بحث می کند. به بیان دقیق تر موضوع اقتصاد سیاسی عبارت از بررسی جریان های اجتماعی و نهادهایی که از طریق آنها، گروه های معینی از طبقات منتفذ اقتصادی-سیاسی، تخصیص منابع تولیدی کمیاب را در جهت منافع خود مهار می کنند. در اقتصاد سیاسی منافع اقتصادی ناهمگون گروه های اجتماعی، شکل گیری تضاد اجتماعی حاصل از سیاست گذاری، تأثیر باز توزیع منابع بر قدرت سیاسی رقیب و دست کاری سیاسی بازارهای اقتصادی مطالعه می گردد. بنابراین اقتصاد سیاسی با ویژگی های دولت و گروه های اجتماعی پیوند دارد [Momeni, & Zamani, 2013] و هر یک از نظام های سیاسی می توانند دارای اقتصاد سیاسی خاص خود باشند و مسیر تخصیص منابع کمیاب را میان رقابت کنندگان تعیین نمایند [Edel, 2001]. اقتصاد سیاسی کیفیت توزیع جغرافیایی سرمایه، درآمد، خدمات، سهم طبقات مختلف اجتماعی در برنامه های اقتصادی، تخصیص منابع میان سکونت گاه ها و نواحی را بررسی و دلالت های فضایی آنها را مورد مطالعه قرار می دهد. در این چارچوب سیاست و اقتصاد شبیه هم هستند؛ زیرا هم در کارکردهای سیاست و هم در کارکردهای اقتصاد تخصیص منابع نهفته است. به طوری که شکل گیری حکومت، نهادها و مستندات سیاسی (قانون و برنامه ریزی) در جهت حفظ نظم و توزیع بهینه منابع نظیر کالاهای عمومی و دستیابی به توسعه است. نقطه مشترک تمام نظریه پردازان اقتصاد سیاسی موبد اهمیت نقش سرآمدان اقتصادی و قدرتمندان سیاسی در توزیع و تخصیص این منابع است [2012 Sharepour]. بنابراین اقتصاد سیاسی با چیزی بیش از بررسی کارکردهای محض اقتصادی، همانند عرضه و تقاضا سروکار داشته و با حوضه های سیاست، جامعه شناسی و از جمله با فضای جغرافیایی پیوند می یابد [Gallaher, 2011]. با اتخاذ این رویکرد سیر تحولات فضای جغرافیایی از جمله در شهرها و روستاها و ... حاصل کارکرد اقتصاد سیاسی است. در جهت شناخت این فرایندها لازم است اقتصاد سیاسی گردش سرمایه و ایدئولوژی نظام حکومتی به روشنی بررسی گردد. از این رو در نظر برخی از جغرافی دانان مطالعه اقتصاد سیاسی می بایست در کانون تحلیل های جغرافیایی قرار گیرد.

به طور کلی کنترل ثروت، سرمایه و تولید در هر جامعه و به وسیله هر طبقه و صنفی به شکل گیری و تقویت شکل خاصی از اقتصاد سیاسی منتهی خواهد شد [Caporaso & Levine, 2013] و ساختار، روابط و فرایندهای خاصی را در فضای جغرافیایی رقم خواهد زد. چنانکه در جامعه ممکن است هدایت سرمایه توسط نظامیان، بازاریان و تجار و غیره صورت پذیرد و هر کدام در صورت کسب این جایگاه به دنبال شکل دهی به روابط مکانی- فضایی

در چارچوب این مفهوم فضای جغرافیایی نیز دارای جایگاه جداگانه ای نسبت به سایر ابعاد روابط اجتماعی ناست. این در حالی است که وجود حکومت در چارچوب دیدگاه هگلی ناشی از عدم وجود انسجام در اصناف، اتحادیه ها، طبقات سرمایه دار با یکدیگر ناشی می گردد. چراکه تعیین میزان و دامنه دسترسی و کنترل مازاد سرمایه توسط نیروهای رقیب نیازمند یک نهاد کنترلی است. از این رو تنوع واکنش های حکومت به نیازهای سرمایه داری و چگونگی سازمان دهی فضایی حاصل از آن موضوع در جغرافیای سیاسی مورد مطالعه قرار می گیرد.

از سوی دیگر برخلاف انگاره های پسا ساختارگرا، به سادگی نمی توان عاملیت ساختارهای سیاسی-تاریخی را در مقیاس ملی نادیده انگاشت [Aleizad & Saraei, 2011]. پسا ساختارگرایان بروی ساخت قلمروهای فضایی حساب ویژه ای بازمی نمایند بدون اینکه سوزهای مرکزگرا از جمله دولت را مرجع قرار دهند [Murdoch, 2013] درحالی که شناسایی اثرات ساختاری و کارکردی قدرت و گفتمان غالب در چارچوب دولت-ملت هم چنان یکی از مهم ترین عوامل مؤثر در ساماندهی عوامل مادی به ویژه تأمین کالاهای عمومی، اولویت گذاری منابع و تأمین زیرساخت ها است. به طوری که در چارچوب این تفکر هرگونه تصمیم برای برنامه ریزی و آمایش سرزمین بدون در نظر گرفتن کارکرد اقتصاد سیاسی که توسط دولت تنظیم می گردد؛ ناکامل خواهد بود. بنابراین افزونی ارزش مقیاس ملی در مطالعه اقتصاد سیاسی در دیدگاه هگلی محصول انحصار قدرت و توانایی قانون گذاری توسط دولت است [Jones 2007] *et al*، به طوری که توان تصمیم گیری، اجرا و جایگاه حکومت در ایجاد تغییرات فضایی تعیین کننده است [Hughes, 1990]. به ویژه در مراحل نخستین توسعه در نتیجه عدم ریسک پذیری بخش خصوصی؛ کارکرد سیاست گذاری عمومی توسط دولت ها مهم بوده و قادر است چگونگی انباشت سرمایه را در قلمرو سرزمینی بهینه تر نماید [Seyf, 2001].

ویژگی های قوه حاکمه مسلط بر یک فضا مبتنی بر فرایندهای فراهم سازی کالاهای عمومی و تأمین نیازهای مادی جامعه یکی از مهم ترین عوامل تعیین کننده باز ساخت یک فضا است و ابعاد سیاسی یک فضا به ویژه آن چنان با نظام حکمرانی در سطح دولت تلاقی دارند که بر پایه آن می توان ادعان نمود که بخش مهمی از فرایندها و تغییرات یک فضا از این مبدأ سرچشمه می گیرد [Hafeznia et al, 2010]. در این راستا سیستم های سیاسی-تاریخی برنامه ها و اولویتهایی را اجرا می نمایند که سطوح متفاوتی از دسترسی و مصرف کالاهای عمومی را رقم می زند که الزاماً مطابق با الگوی سودمحوری سرمایه داری یا تضاد طبقاتی مورد نظر اندیشه های مارکسیستی نیست. از این رو در اقتصاد سیاسی دولت ساخته متأثر از آرای هگل با اتخاذ دیدگاه انتقادی به بررسی چگونگی خروجی فضایی روابط اقتصادی و تولید تقاضاها، انتظارات و مناقشات حاصل از آن می پردازد که دولت فارغ از عملکرد جامعه مدنی آن شکل داده است [Dikec, 2012]. در این راستا سعی بر

اقتصادی تنها به وسیله منافع شخصی حاصل نمی‌شود و توانایی دولت برای مستقل عمل نمودن از نیروهای اجتماعی به رسمیت شناخته می‌شود. در این دیدگاه برآیند منافع طبقات و نهادهای اجتماعی با یکدیگر متضاد بوده و نیازمند کارکرد تنظیم‌گری دولت است. این نظام تبادل امکان عدم تعادل و بروز مخاطرات جدی را دارد و تعادل بخشی بدان نیازمند نیروی سومی است که این تعادل را از طریق تخصیص منابع تعمیق بخشد [Ashraf, 1979]. در این راستا حاکمیت در وجه نهادی، مدیریت امور عمومی و تنظیم روابط در مقیاس ملی را به عهده دارد و عالی‌ترین مقام و مرجعی است که در یک ساختار سیاسی-فضایی انحصار سیاست‌های تنظیمی را در قلمرو سرزمینی در اختیار دارد که به‌ویژه در الگوی حکمرانی بسط افزون‌تر است [Taylor, 2006].

هر یک از گروه‌های اجتماعی از بعضی سیاست‌های اقتصادی حمایت و با برخی دیگر مخالفت می‌نمایند. مبنای مخالفت یا موافقت نیز منافع (مادی یا معنوی) و یا به‌عکس زبان (مادی و معنوی) است که این گروه در نتیجه سیاست‌گذاری به دست می‌آورد. در ساده‌ترین وضعیت هنگامی که یک سیاست اقتصادی روی می‌دهد درآمد نسبی عوامل اقتصادی تغییر نموده و افراد و نهادهای اجتماعی به‌گونه‌ای متفاوت از مواهب اقتصادی بهره‌مند می‌شوند و همین فرایند بر تولید فرم‌های فضایی تأثیر بسزایی دارد. به‌بیان دیگر افراد و نهادهای تصمیم‌گیر در سیستم سیاسی برنامه‌ها و اولویت‌هایی را اجرا می‌نمایند که موجب ایجاد سطوح متفاوتی از برخورداری و مصرف کالاها و تسهیلات عمومی توسط اصناف و طبقات مختلف اجتماعی می‌گردد. به‌بیان دیگر کالاها و تسهیلات عمومی فراهم شده توسط حاکمیت برای همه مصرف‌کنندگان به یک‌میزان در دسترس نخواهد بود و برخی از مصرف‌کنندگان می‌توانند از چرخه دسترسی به آنها حذف شوند و این فرایند افتراقات اجتماعی-فضایی متناسب با خود را تولید خواهد نمود که در یک قلمرو جغرافیای سیاسی و متن موقعیتی قابل‌مطالعه است. بنابراین اقتصاد سیاسی فضا ناظر به شناخت چگونگی تولید فضا از طریق تجمیع و توزیع سرمایه و به‌ویژه نقش دولت در آن است. در این راستا مدیریت منابع کمیاب یا قدرت‌آفرین در فضای جغرافیایی از جمله مدیریت کاربری اراضی، تعیین سیاست‌های پولی و مالی و به‌طور کلی کنترل روابط، فرایندها و فرم‌ها در فضای جغرافیایی در قلمرو مطالعاتی اقتصاد سیاسی دولت‌گرا قرار دارد. تبعات منفی فعالیت افراد در مشاغل مختلف؛ ضرورت نظارت دولت جهت کاهش تبعات ناخواسته این فعالیت‌ها را اجتناب‌ناپذیر می‌نماید [Hegel, 2001]. اینکه چه نوع سازوکار اقتصادی در جامعه برقرار گردد به این موضوع بستگی دارد که نهادها و بازیگران سیاسی چگونه منابع و نهادهای اقتصادی را سامان می‌دهند [Momeni 2013].

& Zamani, در این راستا در چارچوب معرفت‌شناسی دیالکتیک هگلی، اقتصاد سیاسی ساماندهی شده به‌وسیله دولت به‌مثابه نیروی حاکم بر فضا پیوسته سیر تکاملی داشته و بر مبنای آن مقاطع تاریخی متفاوتی

موردنظر خود و در صورت لزوم تأمین منافع صنف خویش هستند [Lairson & Skidmore, 2000]. اقتصاد سیاسی برای اولین بار مورد استفاده آدام اسمیت در کتاب ثروت ملل (۱۷۷۶) و سپس جان استوارت میل (۱۸۴۸) قرار گرفت و پس‌از آن مارکس نیز این مفهوم را در تحلیل‌های خود بکار گرفت [Momtaz, 2015]. آدام اسمیت معتقد بود که جامعه متمم در نتیجه فطرت سودمحور بشر ظهور یافته است و ساماندهی جامعه کمتر در نتیجه روندهای سیاسی بوده است. به‌طوری‌که انتقال از مرحله بربریت انسان به جامعه مدنی از دیدگاه آدام اسمیت به خاطر کارکرد تاریخی سرمایه‌داری بوده است. مارکس نیز از منظر دیگری این عقیده را توسعه داد و اذعان می‌نمود که شیوه تولید، روابط اجتماعی و نهادهای سیاسی همه خواسته یا ناخواسته در نتیجه منافع طبقه صاحب ثروت شکل می‌گیرد [Kourdzadeh, 2001]. در دیدگاه اقتصاد سیاسی مارکس تأکید بر آن است که چشم‌انداز و جهت‌گیری فضایی در ارتباط تنگاتنگ با شیوه تولید اقتصادی و به‌تبع آن شکل‌دهی به مناسبات اجتماعی و سیاسی قرار دارد [Zieleniec, 2014]. نخستین نتیجه آن این است که تولید فضا چه مستقیم و چه غیرمستقیم انعکاس روابط طبقاتی و یا به بیان کلی‌تر بر مبنای سود اقتصادی است. بر این اساس در جغرافیای رادیکال هدف مطالعه اقتصاد سیاسی فضا، کشف الگوهای توزیع، مصرف و نقش گروه‌ها و طبقات بورژوازی در شکل‌دهی به این الگوها است [Taylor, 2006]. در اقتصاد سیاسی مارکسیستی تقسیم فضا از طریق توانایی خرید؛ تمایز طبقاتی را در فضا ایجاد نموده و در نتیجه فرم‌های اجتماعی جدا از فرایندهای اقتصادی سرمایه سالارانه نیست و از این جهت در مکتب جغرافیای رادیکال نمی‌توان نهادها و اندیشه‌های سیاسی را جدا از نیازهای مادی قلمداد نمود. بر این مبنا تمایز‌گزینی رویکرد دولت‌محور از ماتریالیسم تاریخی مارکس بدان علت بود که در این انگاره حاکمیت سیاسی به حاشیه رانده شده بود و ارجحیت به تاریخ و روابط طبقاتی اعطاشده بود.

از این رو در دو مکتب اقتصاد سیاسی مارکسیستی و کلاسیک؛ سیاست از استقلال عمل نسبت به ارکان اقتصادی و تولیدی جامعه برخوردار نبوده و فضا نیز معلول روابط تولیدی و طبقاتی است. این در حالی است گروه‌های مختلف صاحب ثروت و ابزار تولید بعضاً دارای منافع متضادی با یکدیگر بوده و نیاز به حاکمیت سیاسی برای تأمین نظم اجتماعی و تداوم زیرساخت‌های سرمایه‌داری وجود دارد. ضمن اینکه در نظام سرمایه‌داری ممکن است تأمین برخی کالاها و خدمات عمومی نظیر آموزش، بهداشت، امنیت و دفاع، محیط‌زیست، حمل‌ونقل عمومی و خدمات رفاهی به‌درستی صورت نپذیرد. بنابراین یکی از مباحث عمده اقتصاد سیاسی تخصیص منابع توسط حاکمیت سیاسی است که می‌تواند نماینده تمام یا قسمتی از طبقات اجتماعی باشد و منابع و تسهیلات را میان بخش‌های مختلف اقتصادی و مناطق و سکونت‌گاه‌های انسانی توزیع می‌نمایند [Moradkhani & Shahbazi, 2012]. در اقتصاد سیاسی دولت‌گرا توانایی این نهاد برای تعیین اهداف

الف) در دیدگاه اقتصاد سیاسی دولت‌گرا به موضوع چگونگی تعیین موقعیت تسهیلات، باز توزیع منابع توجه زیادی مبذول می‌گردد. چنین مطالعاتی به دنبال چگونگی سازمان فضایی جامعه و پاسخگویی به این پرسش است که چه کسی چه چیزی را در کجا به دست می‌آورد [Agnew & Muscara, 2012]. ضمن اینکه موقعیت جغرافیایی استقرار نهادها و افراد و دسترسی و کنترل برخی کالاهایی که به شدت ناحیه‌ای است نیز در اقتصاد سیاسی فضا قابل‌مطالعه است. مثلاً احزاب سیاسی ناحیه‌ای ممکن است یک درخواست ناحیه‌ای را ساماندهی نمایند و تغییر سیاست نسبت به محل یا ناحیه خود را خواستار گردند که در این رویکرد قابل‌مطالعه است. بنابراین در این دیدگاه بر ارزیابی فضایی رفاه اجتماعی تمرکز داشته و به این مسئله توجه می‌کند که چگونه مکان‌یابی تسهیلات و خدمات توسط اشکال مختلف نهادی-حاکمیتی تعیین می‌گردد. موقعیت بهینه خدمات و کالاهای عمومی نیازمند آن است که دیوان‌سالاری دولتی در سیاست‌گذاری فضایی از ذی‌نفعان مختلف بازار؛ مستقل و بر آمایش سرزمین تأکید ورزد. از سوی دیگر سیستم‌های سیاسی دارای ماهیت فضایی نیز می‌باشند و افراد و گروه‌هایی که سیستم سیاسی را ایجاد می‌کنند همه دارای موقعیت جغرافیایی نیز می‌باشند که به یکدیگر و محیط مرتبط می‌باشند. این موقعیت جغرافیایی می‌تواند در اولویت‌گذاری برای تخصیص کالاهای عمومی، مناقشات تولیدشده و سازوکار انتخاب‌شده برای حل مناقشه دارای اهمیت اساسی باشد. به عبارت دیگر ورودی، خروجی و سازوکارهای تخصیص توسط سیستم‌های سیاسی دارای تجلی مکانی-فضایی آشکار هستند. در این راستا سطح رضایت نهادها، طبقات و افراد نسبت به بهره‌مندی از کالاهای عمومی می‌تواند تحت تأثیر موقعیت جغرافیایی آنها نیز قرار داشته باشد [Mirheydar & Mirahmadi, 2017]. بنابراین رضایت از دسترسی به کالاهای عمومی می‌تواند به دو دلیل ناشی از موقعیت جغرافیایی نیز باشد. نخست آن‌که کالاهای عمومی فراهم شده توسط حاکمیت سیاسی به یک‌میزان در دسترس همه مصرف‌کنندگان قرار ندارد و دوم اینکه برخی مصرف‌کنندگان (ساکنان خارجی برخی از قلمروهای سیاسی-اداری) می‌توانند از مصرف حذف شوند. همچنین اقتصاد سیاسی ممکن است موجب تفاوت دسترسی گروه‌های اجتماعی نظیر گروه‌های قومی - مذهبی به کالاهای عمومی و موجب تبعات عملکرد اقتصاد سیاسی در فضا از منظر اجتماعی گردد. در این راستا اقتصاد سیاسی هم‌گرایی و یا واگرایی تابعی از چگونگی دسترسی نیروهای اجتماعی به کالاهای تسهیلات و خدمات عمومی است که دولت‌ها فارغ از خواست نیروهای بورژوازی می‌توانند دسترسی به آنها را برای عموم شهروندان تأمین نمایند. اصولاً در چارچوب مطالعات دولت‌محور از اقتصاد سیاسی فضا یکی از ارکان بهره‌مندی از تسهیلات عمومی و زیرساخت‌های توسعه براساس سطح‌بندی‌ها و قلمروسازی‌هایی است که بخش زیادی از آنها دستاورد حاکمیت سیاسی است. ازجمله چگونگی ارتقاء سیاسی سطوح سکونت‌گاهی سرمنشأ سرریز منابع و

برای شناخت فضا متصور است. از این رو در سالیان اخیر توجه به مطالعه اقتصاد سیاسی دولت‌گرا در هدایت فرایندهای مکانی-فضایی افزون‌تر گردیده و نحوه عملکرد این رویکرد در تغییر و بازساخت «فضا» توسعه‌یافته است. هدف این پژوهش تبیین و مطالعه مهم‌ترین نمادهای ساختی و فرآیندهای کارکردی مؤثر در اقتصاد سیاسی ساخته‌شده به‌وسیله دولت در چارچوب اندیشه‌های "هگل" در مقیاس ملی و در قلمروی سرزمینی بود.

روش‌شناسی

این پژوهش از نوع بنیادین و روش جمع‌آوری داده‌ها و اطلاعات، اسنادی و کتابخانه‌ای و شیوه تحلیل اطلاعات توصیفی-تحلیلی بود. این پژوهش با رویکردی فراتبات‌گرا به دنبال تحلیل دیالکتیک فضایی در چارچوب عملکرد حاکمیت سیاسی در چگونگی توزیع کالاهای عمومی و تخصیص منابع در مقیاس ملی است. با اتخاذ این الگوی شناختی تحلیل دلایل ظهور جلوه‌های ساختی و فرآیندهای کارکردی در فضای جغرافیایی در پرتو مفهوم اقتصاد سیاسی امکان‌پذیر می‌گردد. در بخش نظری پژوهش با استناد به مستندات نظری مفهوم فضای جغرافیایی در موضع فراتبات‌گرا تبیین گردید، سپس با استفاده از این تعریف، نمادهای ساختی و فرآیندهای کارکردی تولید فضا متأثر از تعریف هگل از دولت در چگونگی توزیع منابع و زیرساخت‌های اقتصادی مورد بحث قرار گرفته است.

یافته‌ها

در چارچوب دیدگاه اقتصاد سیاسی دولت‌گرا تولید فضا به‌وسیله نیروهای اجتماعی به‌عنوان پیش‌شرط آغاز می‌گردد؛ لیکن سرانجام با تشکیل دولت؛ نیروهای اجتماعی و مدنی نیز از روش‌های انتخابی توسط دولت برای انباشت سرمایه متأثر می‌گردند و در نهایت جامعه مدنی متأثر از اقتصاد سیاسی دولت می‌گردد. در دیدگاه اقتصاد سیاسی دولت‌گرای هگلی تعادل و نظم فضایی فقط هنگامی حاصل می‌شود که همه تضادها میان مراتب فروتر حقیقت در یک‌نهاد پایانی از میان برود که این نهاد پایانی در قالب مفهوم دولت تداوم می‌یابد [Sabzehie, 2007]. چراکه در انگاره هگلی غایت نهایی فرد وزندگی اجتماعی ذاتاً یکسان است و دولت دربرگیرنده تمامی شهروندان و نهادهایی است که به‌موجب استقرار در قلمرو سرزمینی مشترک شکل گرفته است [Ahmadvand, 2007]. پس جامعه مدنی دولت بالفعلی است که هنوز شکل نگرفته است؛ زیرا جامعه مدنی دربرگیرنده تنش‌ها و جدایی بین نیروهای اجتماعی است و کنترل آنها منوط به سازمان‌دهی عمودی جامعه مدنی است که در قالب مفهوم حکومت تداعی می‌یابد [Jahanbagloo, 1995]. در دیدگاه هگلی به حداکثر رساندن سودمندی عمومی از طریق تأمین دسترسی متناسب به کالاهای خدمات عمومی زمینه شکل‌گیری جامعه اخلاقی را فراهم می‌نماید. در این راستا کارکردهای دولت هگلی در ساماندهی اقتصاد سیاسی فضای جغرافیایی در قالب موارد زیر قابل‌ذکر است:

تسهیلات بیشتر به سوی این مکان‌ها است. به عبارت بهتر سیر ارتقاء سطح سیاسی در سکونت‌گاه‌های انسانی از جمله در شهرها توسط صاحب قدرت و سیاست هدایت می‌گردد و این روند به‌ویژه در جوامع دارای نظام‌های حکمرانی متمرکز از اهمیت زیادی در برقراری عدالت فضایی برخوردار است. در این راستا سیاست‌های فضایی دولت می‌تواند امکان انباشت سرمایه را بدون ایجاد قطبش فضایی فراهم نماید.

در نقطه مقابل از حیث مقیاس نیز ضرورت ارتباط میان سطوح مختلف اقتصاد سیاسی فضا و ایجاد هماهنگی میان طیف گسترده‌ای از کنشگران محلی و منطقه‌ای در یک قلمرو سیاسی همچون کشور بدون وجود کنش کلان نگر حاکمیتی که برگرفته از کارکرد دستگاه‌های اجرایی و حکومتی است حاصل نخواهد شد. به بیان دیگر هر یک از مقیاس‌ها و سطوح برنامه‌ریزی در روستا، شهر، منطقه دارای منافع مکانی خاص خود هستند و پایداری برنامه‌ریزی زمانی حاصل می‌گردد که ارتباط تعاملی بین سطوح و مقیاس‌های مختلف وجود داشته باشد. بنابراین بهترین سطح تحلیل اقتصاد سیاسی فضا سطح تحلیل ملی است [Jones, 1998] و نظام سیاسی یکی از مهم‌ترین سرچشمه‌های تنظیم تعامل مقیاسی در سطح ملی است که در قالب آن هم تکمیلی فضایی تنظیم می‌گردد. اگرچه در مفهوم اقتصاد سیاسی مقیاس کروی دارای اولویت اول در سطح تحلیل است و مطالعه مقیاس محلی نیازمند قرارگرفتن در یک چشم انداز جهانی است. لیکن حکومت نهادی است که در مقیاس ملی عدم تعادل‌های فضایی حاصل از اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری را حتی‌المقدور کنترل و تنظیم می‌نماید [Taylor, 2000] و بر این مبنا در مقیاس ملی بیشترین قابلیت تلفیق با عملکرد حاکمیت سیاسی را دارا است. بر این مبنا اگرچه فرایند جهانی‌شدن سبب مرکزیت یابی مناسبات نئولیبرالیسم و تثبیت آن در قالب یک ساختار واحد با دخالت اندک دولت گردیده است [Jahanbagloo, 2014] اما اتخاذ سیاست‌های لازم جهت باز توزیع منابع و توزیع فضایی زیرساخت‌ها از جمله عوامل کاهنده مخاطرات انسانی حاصل از سرمایه‌داری جهانی شده است. از این جهت حاکمیت سیاسی بالاترین کارکرد را در جهت کاهش اثرات عدم تعادل فضایی حاصل از فرایند جهانی‌شدن را در مقیاس ملی دارا است.

ب) اقتصاد سیاسی دولت‌گرا و برنامه‌ریزی فضایی: هنگامی که استقرار عناصر جریان ساز و فضا ساز به‌گونه‌ای باشد که کارکرد و کارایی یکدیگر را خنثی یا تضعیف نمایند وضعیتی سر برمی‌آورد که از آن به‌عنوان بی‌نظمی فضایی یاد می‌شود که برای نمونه می‌توان به آلودگی هوا، نامتناسب بودن الگوی مسکن، توزیع نامتعادل جمعیت، توزیع نامتعادل ثروت، حاشیه‌نشینی و غیره اشاره نمود. بر این مبنا فضا نیازمند سازمان‌دهی و آمایش در اشکال تنظیم یا تخصیص عناصر و جریان‌ها است که سازنده اقتصاد سیاسی فضا است. در این راستا سازمان‌دهی ناظر به تخصیص و توزیع فضایی پدیده‌ها همانند جمعیت، فعالیت، منابع و ... است که می‌بایست

توسط دولت به‌منظور برقراری عدالت فضایی صورت پذیرد [Andalib, 2001] که می‌تواند از الگوی ایدئالیستی و نه صرفاً ماتریالیستی تبعیت نماید. در حقیقت دولت از طریق برنامه‌ریزی فضایی، نظام عرضه و تقاضا و مکان‌یابی تسهیلات و خدمات را متأثر خواهد کرد و بر مبنای آن اقتصاد سیاسی دسترسی و مکان‌یابی زیرساخت‌ها و کالاهای عمومی ظهور خواهد یافت. به بیان دیگر تأمین دسترسی به کالاها و خدمات عمومی در دیدگاه هگلی الزاماً از فرایند انباشت سرمایه پیروی نمی‌نماید و دولت قادر است برخلاف فرایند انباشت تأمین دسترسی به آنها را برای طبقات فرودست را فراهم نماید. در دیدگاه هگلی تنوع منافع اصناف و اتحادیه‌های اقتصادی مانع از آن می‌شود که منافع طبقات اقتصادی مسلط در سیاست‌های فضایی دولت بازتاب یابد.

از این رو فرایند برنامه‌ریزی و آمایش متعادل در سطح سرزمین بدون وجود دولت امکان‌پذیر نبوده و دولت می‌بایست محیطی مساعد را از طرق ثبات سیاسی و مالی، آماده نمودن زیرساخت‌ها، فراهم کردن نیروی کار ماهر و یک سیستم مالیاتی مساعد و مطلوب جهت دستیابی به توسعه فراهم آورد [Palan et al, 1996]. می‌توان ادعا نمود که اعتقاد به مفهوم سیاسی مبین آن است که فرایند توسعه در خلأ نهادی صورت نمی‌گیرد و توسعه فضایی به‌گونه‌ای پایدار نیازمند نهادهای توسعه محور است. توسعه اساساً ماهیتی سیاسی داشته و قبل از آنکه موضوعی مربوط به استراتژی‌های اقتصادی باشد موضوعی مربوط به پویای قدرت سیاسی، ماهیت دولت و رابطه دولت و نیروهای اجتماعی است [Delfrouz, 2014]. اقدام دولت در تأمین زیربنای حمل‌ونقل، بهداشت و انرژی باهدف توسعه انباشت سرمایه می‌تواند از دامنه و میزان قطبش فقر بکاهد. بنابراین اقتصاد سیاسی فضا در انگاره هگلی؛ شامل فضای برنامه‌ریزی شده به‌وسیله دولت است که در بُعد کاربردی در علوم جغرافیایی جهت‌دهی، میزان و شدت این تغییرات تحت عامل سیاست‌های فضایی تنظیم، مدیریت و کنترل می‌گردد [Lashgari, 2014] می‌توان ادعا نمود که مهم‌ترین منشأ تغییردهنده فضای عمومی در کوتاه‌مدت از حیث ساختار، کارکرد و محتوی روابط مبتنی بر اقتصاد سیاسی و چگونگی توزیع و بارگذاری جغرافیایی منابع و تسهیلات است [Mitchell, 1995]. به‌طور کلی فضای عمومی و کنترل روابط و تبادلات درون آن متأثر از فرایند اقتصاد سیاسی دولت‌محور بوده و فارغ از تجلیات قدرت سیاسی نیست. به عبارت بهتر برنامه‌ریزی فضایی چون توسط دولت تدوین و با حداقل توسط دولت یا دستگاه‌های مرتبط با آن کنترل یا تأیید می‌شود؛ در فرایند اقتصاد سیاسی هگلی به‌عنوان مبنا و مادر تغییرات فضایی قلمداد می‌گردد. علم تخصیص بهینه منابع کمیاب، همواره توسط دولت‌ها و بازارها کنترل می‌گردد باین‌وجود نظام سیاسی نقش مقدم‌تری نسبت به بازار دارد و هر نوع عدم تعادل را از طریق قوانین و مالیات کنترل و حتی بازساخت می‌نماید.

برنامه‌ریزی و آمایش فضا؛ مبتنی بر اولویت‌ها و تصمیمات دولت بوده و مقوله اقتصاد سیاسی و برنامه‌ریزی فضایی را نمی‌توان از

فضای جغرافیایی ساماندهی نموده [Mosalanejad, 2017] و به منظور مقابله با آشفتگی‌های فضایی حاصل از سرمایه‌داری راهکارهای خاصی را اعمال می‌نماید [Johnston, 1984].

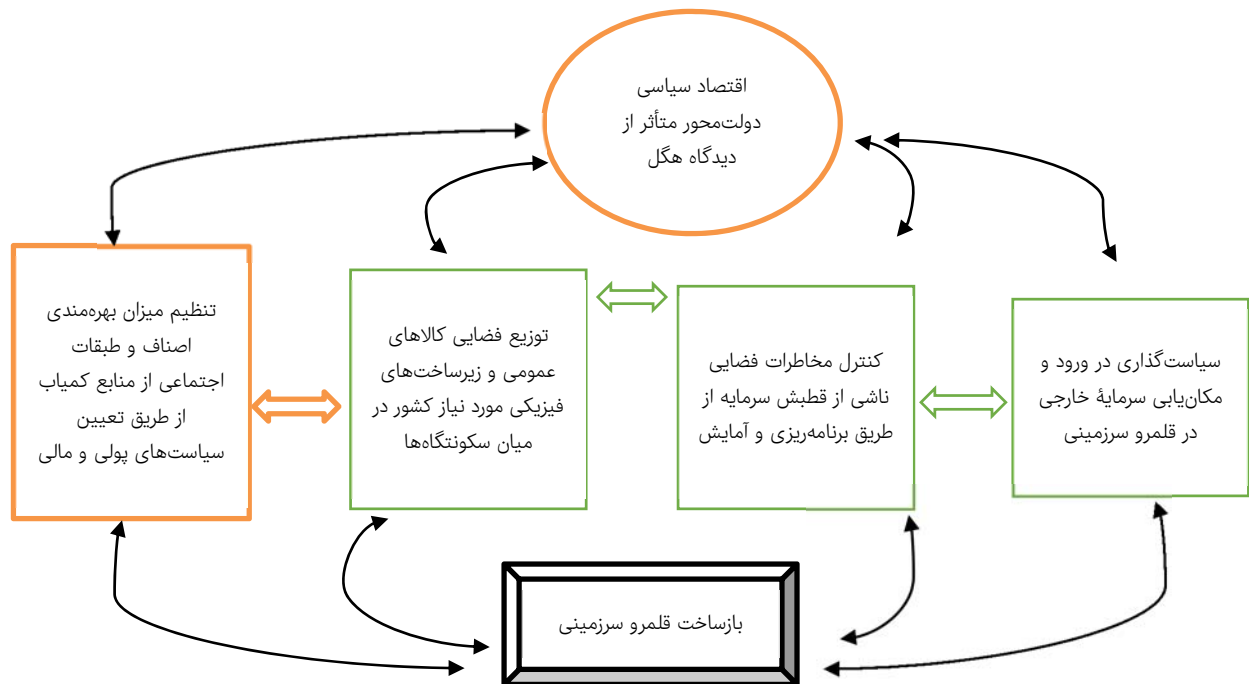
به‌ویژه در نظام سرمایه‌داری بهره‌کشی سودمحور از طبیعت مبتنی بر نظام انباشت سرمایه به فروسایبی و تخریب آن می‌انجامد و بخش مهمی از تغییرات اتفاق افتاده در محیط‌زیست از جمله تغییرات زیست‌محیطی و آلودگی‌ها، در نتیجه اثرات اقتصاد سیاسی است که در فضای طبیعی بازساخت ایجاد می‌نماید [Hafeznia & Kavyanirad, 2014]. در اقتصاد سیاسی دولت‌محور متأثر از دیدگاه هگل، قلمرو طبیعت پدیداری تا حدودی زیادی به اقتصاد سیاسی ساخته‌شده به‌وسیله دولت وابسته است. از این‌رو طبیعتی که بدین‌سان تعریف می‌شود در تعامل با سیاست و اجتماع است و فرم‌های محیطی می‌توانند حاصل اقتصاد سیاسی باشند. در این راستا هم‌شدت بخشیدن به مخاطرات طبیعی انسان‌ساخت و هم کنترل آنها متأثر از اقتصاد سیاسی بوده و در حیطه معرفتی جغرافیای طبیعی قرار دارد [Ramesht et al, 2013]. بنابراین شناخت پتانسیل‌ها و توان‌های محیطی به‌مثابه یکی از منابع توسط حاکمیت و سیاست‌گذاری مناسب جهت بهره‌برداری از آن توسط دولت امکان پایداری محیط را فراهم می‌آورد. حتی عدم تصدی‌گری دولت در امور اجرایی در ذیل دیدگاه نئولیبرالیسم با ورود هر چه بیشتر دولت در عرصه سیاست‌گذاری فضایی جبران‌گرددیده است. اصولاً اصالت بخشی به برنامه‌ریزی در مقیاس ملی ناخودآگاه زمینه مداخله دولت را فراهم می‌آورد و موجب ظهور اقتصاد سیاسی دولت ساخته در مقیاس ملی می‌گردد [Allmendinger, 2002]. به‌ویژه در عصر حاضر با توجه به تعامل گسترده مکان‌ها با یکدیگر، تعادل در فضا در مقیاس‌های مختلف زمانی حاصل می‌گردد که برنامه‌ریزی آمایش سرزمین در قالب شبکه متعامل و درهم‌تنیده و با رعایت اولویت‌های کلان‌نگریسته شود و این مسیله تنها از طریق کارکردهای دولت قابل حصول است [Parker, 2007].

اصولاً شکل‌گیری اقتصاد سیاسی فضا در مقیاس ملی براساس سلسله‌مراتب مکانی-فضایی و رویکردهای اقتصادی است که بخش زیادی از آنها دستاورد قدرت سیاسی است. درگذشته به جهت نبود فناوری و اثرگذاری کمتر دولت؛ اقتصاد محلی در مقیاس‌های فروملی بروز و ظهور افزون‌تری داشت. لیکن امروزه به جهت وجود فناوری‌های ارتباطی و به جهت همگون شدن سیاست‌های تنظیمی تحت لوای دولت هرچه بیشتر ترسیم اقتصاد سیاسی فضا؛ مقیاسی ملی پیدا نموده است. جغرافی‌دانان پیرو اقتصاد سیاسی هگلی اگرچه مقیاس را به‌صورت منفرد و یا چندوجهی در نظر می‌گرفتند لیکن از میان سطوح مختلف مقیاس برای مقیاس ملی اصالت بیشتری قایل می‌گردیدند. به‌طوری‌که از دید آنها دولت به‌مثابه کنش‌گر اولیه در ایجاد و بازشناسی سطوح دیگر اقتصاد سیاسی عمل می‌نماید [Mirheydar & Zakie, 2010]. در دوره کنونی نیز علی‌رغم اینکه تحت تأثیر دیدگاه ماتریالیستی سرمایه‌داری هر چه بی‌شتر فرایندهای توسعه فضای جغرافیایی به‌سوی کاهش

یکدیگر متمایز نمود [Ejlali et al, 2013]. اندیشیدن درباره سیاست و قدرت همواره با فراخواندن مجموعه‌ای از مناسبات فضایی از مدیریت کالبد فیزیکی تا توزیع دارایی و غیره همراه است [Tucker, 1998]. از این‌جهت اگرچه در علوم انسانی مدرن نگاه بین‌رشته‌ای از اهمیت فراوانی برخوردار است و نگاه تک‌عاملی که نماینده اندیشه جبر جغرافیایی است در تاریخ علم جغرافیا اهمیت خود را از دست داده است. لیکن مطالعه اثرگذاری سیاست در فضا در چارچوب اقتصاد سیاسی دولت‌محور نمایان‌گر اهمیت فزاینده کنش‌های جمعی هماهنگ در قالب عملکرد دولت در جهت تعیین میزان و چگونگی دسترسی به منابع کمیاب است و در نتیجه فرم‌ها و روابط فضایی هیچ‌گاه از قدرت تهی نخواهد شد. در واقع اقتصاد سیاسی فضا در قالب کارکردهایی همچون مکان‌یابی، سطح‌بندی، تأمین دسترسی و ... تجلی اراده حکومت در قالب تنظیم قوانین و اختصاص منابع جهت دستیابی به عدالت فضایی است که الزاماً می‌تواند از فرایند انباشت تبعیت نکند. قطبش حاصل از سرمایه‌داری موجب می‌گردد فضای جغرافیایی بر مبنای میزان ثروت و طبقه اجتماعی تخصیص‌یافته و این افتراق خود را بر مبنای فراوانی فضا برای ثروتمندان و کمیابی آن برای فقراء نمایان می‌سازد. ضمن اینکه توسعه نابرابر در کیفیت مکان روی می‌دهد و بنا به هر دو دلیل این کمیابی و تفاوت در غیاب دولت روی می‌دهد [Elden, 2007]. بنابراین فضاهای جغرافیایی به‌واسطه تضاد در دسترسی به زیرساخت‌ها و کالاها و خدمات عمومی نیازمند ساماندهی فضایی توسط دولت به‌مثابه نهادی فراتر نیروهای متعدد موجود در جامعه مدنی است. از سوی دیگر در قالب برنامه‌ریزی فضایی امکان تعیین محدوده میان اموال اجتماعی و اموال خصوصی امکان‌پذیر می‌گردد. ضمن اینکه هرگونه تحولی در سیاست‌های دولت موجب ایجاد تحول در چگونگی ثروت آفرینی بازار خواهد شد [Goymen, 2000]. در این راستا دریافت مالیات از ثروتمندان و چگونگی هزینه نمودن آن توسط دولت برای خدمات عمومی درنهایت منجر به بازساخت فضایی سکونتگاه‌ها می‌گردد [Elden, 2007] که براساس انتخاب میان گزینه‌های مختلف انباشت سرمایه صورت می‌پذیرد. در این راستا دولت به‌عنوان تنظیم‌گر اقتصاد سیاسی ممکن است برای پیشرفت منافع بخش خاصی از سرمایه‌(به‌عنوان مثال بخش کشاورزی بیش از بخش صنعت) سیاست خاصی را اعمال نماید که تبعات فضایی خاص خود را خواهد داشت. در داخل سرمایه‌داری تنش بین طبقات و نیازهای سرمایه‌داران برای استثمار نیروی کار وجود دارد و می‌بایست این تنش‌ها به‌وسیله حکومت محدود گردند. این مسیله مشتمل بر حقوق مالکیت، تنظیم چگونگی تخصیص منابع پول از طریق نرخ بهره تسهیلات اعتباری و ارایه زیرساخت‌های فضایی برای تأمین دسترسی به کالاها و خدمات عمومی است [Painter, 2005]. سیاست در همه جوامع عرصه ستیز و سازش میان حاکمیت و نیروهای اجتماعی و تنظیم روابط میان آنها است. در حقیقت دولت با تعیین چگونگی استفاده از مازاد، توزیع سود را میان طبقات و

نماید. ضمن اینکه مواجهه با چالش‌های حاصل از اقتصاد سرمایه‌داری جهانی شده نیازمند نهاد دولت جهت تنظیم نمودن ابعاد مختلف اقتصاد در قلمرو سرزمینی است (شکل ۱).

مداخله مستقیم دولت در پیشبرد برنامه اقتصادی پیش می‌رود لیکن دولت تنها نهادی است که توان فراهم‌سازی الگوی دسترسی به کالاهای عمومی را فارغ از فرایندهای انباشت سرمایه فراهم



شکل ۱) کارکردهای فضایی اقتصاد سیاسی دولت‌محور

خود از نو خلق می‌نمایند [Javan et al, 2013]. بنابراین یکی از بنیادهای فلسفی تغییرات در اقتصاد سیاسی فضا، تغییر، تحول و بازساخت سیاست‌ها و قرارگیری نیروهای جدید در مصادر تصمیم‌گیری و اجرا است. اگر این تغییرات به صورت عمیقی رخ دهد یک فضای جدید همراه با یک نظم فضایی-اجتماعی جدید برقرار می‌شود که شناخت ابعاد و روندهای ساختی و کارکردی در قالب انگاره فرا اثبات‌گرا و با تفسیرهای تبارشناسانه قابل حصول است [Habersack, 2010].

بر این مبنا زمانی که عملکرد دولت در ساماندهی فرایندها و فرم‌های اقتصادی فضا در یک قلمرو مورد بحث قرار می‌گیرد الزاماً این امکان وجود ندارد که صرفاً از روش‌های کمی برای پیش‌بینی و سنجش آن استفاده نماییم. چراکه قدرت و کارکردهای فضایی آن تصمیم‌پذیر و حتی پایدار و مداوم نیست و در مورد آن نمی‌توان اقدام به پیش‌بینی نمود و می‌بایست به روش فرا اثباتی و انگاره‌گرا نیز نظر نمود. به‌ویژه آنکه عملکرد دولت و روابط قدرت در قالب عملکرد بازیگران و ایدئولوژی‌های سیاسی در قلمروهای مختلف مکانی-فضایی دارای نتایج مشابهی نبوده و از این جهت این مسئله موجب کارایی پایین‌تر روش‌ها و فنون کمی در مطالعات جغرافیای سیاسی است. در نظر آنها اتکا به تئوری‌های کلان در مطالعات فضا به شکل مبنایی ناقص است؛ چراکه این رابطه در ابعاد و مقیاس‌های مختلف به جهت وجود تنوع در روابط اجتماعی، نتایج متمایزی را به بار می‌آورد. بنابراین هر پدیده فضایی به یک سازه اقتصاد سیاسی وابسته است که به‌مثابه نوعی وجود پیشین است بر هر کشفی تقدم دارد و در

ج) روش مطالعه اقتصاد سیاسی فضای جغرافیایی دولت‌محور متکی بر آرای هگل به‌دوراز سنجش‌های کمی بوده و در آن خصلت تکرارپذیری وجود ندارد. چراکه الزاماً سیر تاریخی رویکردهای اقتصادی-فضایی متأثر از تغییر ایدئولوژی‌ها و بازیگران سیاسی است و از آنجایی‌که تغییر قدرت و گفتمان قابل پیش‌بینی نیست. بنابراین تغییرات پدیده‌های فضایی-اجتماعی را نیز نمی‌توان شناسایی و پیش‌بینی نمود و قیاس ناپذیری تجلیات فضایی در دوره‌های مختلف اقتصاد سیاسی یکی از پیامدهای گریزناپذیر آن است. اقتصاد سیاسی دولت‌محور در چارچوب دیدگاه هگلی به‌نقد روش‌شناسی اثبات‌گرا می‌پردازد [Peet, 2009] زیرا که اولویت‌گذاری و تخصیص منابع در بین دولت‌های مختلف از فرایندها و اصول مشابهی پیروی نمی‌نماید و مطلق اندیشی تصمیم‌گرا در مورد آن امکان صدق‌پذیری ندارد. به‌طوری‌که با تغییر مشرب‌های فکری و نهادی و باروی کارآمدن رهبران جدید به‌تدریج ابعاد طبیعی و انسانی فضای جغرافیایی در مقیاس کشور دچار تغییر و تحول می‌گردد [Flanagan, 1999]. در این رویکرد؛ اقتصاد سیاسی فضا به‌وسیله تغییر، جایگزینی و تصاحب مصدر قدرت به‌وسیله نیروهای سیاسی-اجتماعی جدید و متعاقب آن به‌وسیله راهکارهای اقتصادی این نیروها بازساخت می‌گردد. در این فرایند، مطیعان و مصرف‌کنندگان قبلی از طریق فرایند انتخابات و یا سایر روش‌ها با قرارگیری در مصدر قدرت سیاسی تبدیل به تولیدکنندگان فضا می‌گردند؛ به این معنا که استفاده‌کنندگان، فضا را تصاحب و آن را در تعقیب نیازها، اولویت‌ها و به عبارت بهتر در جهت منافع

در این انگاره حصول معرفت محصول تعدد ذهن افراد است و به‌طور جداگانه در اذهان افراد پدید نمی‌آید و محصول میراث جمعی است. تکامل آگاهی در پدیدارشناسی هگلی ناشی از ضروریاتی است که محتوی منطق دیالکتیک را تشکیل می‌دهد. در دیدگاه هگلی شناخت فرد و شناخت دیگران از فضای جغرافیایی پیرامون در تعامل با یکدیگر رشد می‌یابد و عقلانیت ورزیدن به فضای پیرامون ماهیتاً پدیده‌ای بین‌الذات و جمعی است. در این راستا در دیدگاه هگلی، برنامه‌ریزی فضایی را می‌بایست در قالب توجه به ساختارهای اقتصاد سیاسی شکل‌گرفته توسط دولت جستجو نمود. ضمن اینکه در اقتصاد سیاسی فضا به‌جای انگاشتن فضای جغرافیایی به‌مثابه تجسم سازه‌های ذهنی و یا نگرستن به ذهن به‌سان بازتاب فضای مادی، امر مادی و ذهنی در ارتباط با یکدیگر و در نتیجه سیاست‌های فضایی حاکمیت دربار توزیع منابع کمیاب در نظر گرفته می‌شود. در دیدگاه اقتصاد سیاسی دولت‌گرا متأثر از دیدگاه هگل هر موجود عینی از جمله فضا به دلیل حاکمیت رویه‌های خاصی از اقتصاد سیاسی که آن را از دیگر فضاها متمایز می‌سازد قابلیت تکرارپذیری و تعمیم‌گرایی ندارد. چراکه احزاب و گروه‌های سیاسی از این توانایی برخوردارند تا در سیاست‌های انباشت سرمایه و تأمین زیرساخت‌ها و کالاهای عمومی بر مبنای دیدگاه‌های خود دست‌کاری نموده و از باز توزیع منابع به نفع خود جهت استمرار در مصدر قدرت استفاده نمایند [Nellie, 2017]. از این‌رو فضای جغرافیایی نمی‌تواند صیوروت متناهی داشته باشد؛ زیرا شناخت الگوهای اقتصاد سیاسی فضا مستلزم از دست‌دادن خصلت نامتناهی است. به‌طوری‌که یکی از ضرورت‌های اجتماعی سازماندهی اقتصاد سیاسی توسط دولت است که روح پدیداری فضا را در یک مقطع زمانی معین تولید می‌نماید.

بنابراین در نگاه پس‌اثبات‌گرا آینده‌پژوهی در مورد اقتصاد سیاسی دولت‌محور نیازمند رویکرد تبارشناسی است که در طی آن با نگرستن به چگونگی تنظیم و ساماندهی منابع و باز توزیع آن توسط دولت؛ آینده‌پژوهی در مورد تغییرات فضایی با استفاده از تفسیرهای عقلانی پیش‌بینی می‌گردد. در نتیجه فضا؛ نماد نظم آفرینی حاکمیت در خلال کشمکش نیروهای اجتماعی است که تاریخ‌مندی فضا و تقطیع زمان حاصل باز توزیع منابع کمیاب توسط دولت است. در این رویکرد از آنجایی‌که هیچ‌گونه دانش قابل اتکایی از آینده در مورد آینده تغییرات فضایی در نتیجه سیالیت قدرت سیاسی وجود ندارد می‌بایست بر گفتمان‌های زمان حال تمرکز نموده و نشانه‌های آینده را از آن دریابیم [Bell, 2013]. از حیث نظری این فرایند و شناخت تغییرات ابعاد مختلف فضای جغرافیایی مبتنی بر تبارشناسی قدرت حاکم در طی مراحل زیر انجام می‌گیرد:

الف- نقاط گسست و چهره‌های پیشین گفتمان مسلط در بازتوزیع منابع کمیاب می‌بایست مشخص شود تا جنبه تاریخی آن به فهم درآید.

ب- مدت‌زمانی که این گفتمان در صورت‌بندی کنونی به سر می‌برد و نیز میزان دربرگیری آن (گستره نفوذ و پذیرش آن) و تضادها و

فضای جغرافیایی تبدیل به فرم‌های واقعی می‌گردند. از سوی دیگر رویکرد اثبات‌گرا مانع هرگونه توجهی به ارتباط حکومت در ساماندهی عنصر کمیاب در فضای سرزمینی می‌گردد؛ چراکه جغرافیادانان اثبات‌گرا دولت را به‌عنوان بخشی از روبنای جامعه در نظر گرفته‌اند که در تبعیت از زیربنای سرمایه‌داری و روابط تولیدی حاصل از آن عمل می‌نماید در منطق اثبات‌گرا دولت فاقد انگیزه و منبع نیرو و صرفاً به‌مثابه متغیر وابسته به اقتصاد در نظر گرفته می‌شود. مفروض انگاشتن نظریه انتخاب عقلانی با تفسیر سودگرایی مادی باعث شده است در شناخت شاخه‌های مختلف این رویکرد، دیالکتیک فضا صرفاً براساس کنش و واکنش اقتصادی و ارجحیت دادن به معادله سود و هزینه شکل بگیرد و دولت به‌عنوان وسیله‌ای برای برآورده نمودن نیازها تلقی می‌شود. در این نگرش هرگونه تخطی از منطق یادشده اساساً بی‌معنا و غیرقابل‌تصور بوده و تمامی رفتارها بر مبنای منطق واحد هزینه-فایده مادی تفسیر گردد [Abdekhdai, 2015]. به طوری‌که با اتخاذ این روش نوعی پراگماتیسم افراطی موردنظر قرار می‌گیرد که جزء انباشت سرمایه و یافتن راه‌حل‌های زودبازده جهت سودآور نمودن قلمروهای فضایی دغدغه دیگری ندارد. در این دیدگاه سیستم‌های پیچیده فضایی تنها ظاهری پراشوب و غیرقابل‌پیش‌بینی به نظر می‌رسند؛ درحالی‌که درواقع تابع جریان مشخص هستند. در این نگرش می‌توان آشوب را یک فرایند غیرخطی معین دانست که باوجوداینکه تصادفی به نظر می‌رسد لیکن تصادفی نیست و قابل پیش‌بینی است. اتخاذ این دیدگاه در مطالعات علوم جغرافیایی سبب غیر گفتمانی شدن و نا ایدئولوژیک قلمداد کردن این علم گردید.

این در حالی است که در صورت مداخله اقتصاد سیاسی دولت‌محور متأثر از دیدگاه هگل ناخودآگاه مطالعات فضایی از ماهیت اثبات‌گرا خارج می‌شود. چراکه اقتصاد سیاسی فضا امری نسبی بوده و نسبت به عملکرد دولت‌ها و الگوهای اتخاذشده جهت دسترسی به توسعه از قلمرویی به قلمرو دیگر و زمان به زمان دیگر متمایز است. درواقع اقتصاد سیاسی فضا در دیدگاه ایدئالیسم هگلی نه صرفاً فیزیکی و انتزاعی و نه صرفاً ذهنی بلکه محصولی سیاسی است که در نتیجه شیوه‌های سیاست‌گذاری اقتصادی توسط دولت شکل می‌گیرد و بنابراین پدیده‌ای کاملاً نسبی و ربطی است [Rafieian & 013]. Hossienpour, در اندیشه ساختارگرای هگلی، فاعل شناسا کلی واحد است که انبوه بی‌شکل داده‌های حسی را نظم می‌بخشد و این ذهن الزاماً ذهن فردی نیست بلکه ذهن جمعی است که نظام تازه‌ای از اندیشه را در هر مقطع از تاریخ بنا می‌نهد. به بیان دیگر شناخت فضای جغرافیایی به‌مثابه موجودی صرف یا «فی‌نفسه» مادامی‌که «لنفسه» یا همراه حاکمیت نباشد؛ فاقد امکان شناخت می‌گردد. در این رویکرد شناخت با فاصله‌گیری از وجود و قرارگیری در نقطه مقابل وجود حاصل می‌گردد و شناخت بازساخت فضا نیازمند بازگشت تدریجی به ذهنیت و گفتمان است. چراکه فرایند فضایی برای شناخت می‌بایست از ماهیت ذهنی خارج و به ضد خودش (عینیت) تبدیل شود.

گردد. این فرایند مبدأ مهمی جهت جمع‌آوری آراء و ابراز تمایل به احزاب و بازیگران سیاسی جهت تحقق منافع مکانی است. اگر این تغییرات به‌صورت عمیقی رخ دهد یک فضای جدید همراه با یک نظم فضایی- اجتماعی جدید برقرار می‌شود که شناخت ابعاد و روندهای ساختی و کارکردی در قالب انگاره فرا اثبات‌گرا و با تفسیرهای تبارشناسانه قابل حصول است.

در اقتصاد سیاسی دولت‌گرا سطوح شناخت از جزئیات و مشاهدات استقرایی در مورد فرم‌ها و فرایندهای فضایی بالاتر می‌رود و درصد یافتن حقیقتی کلی است که در مقایسه با حقیقت ایستای تجربی از ویژگی دیالکتیک برخوردار می‌باشد. در این رویکرد از مطالعات اقتصاد سیاسی فضا، حاکمیت ملی در مقیاس ملی همچنان از اصلت برخوردار است. زیرا که اولویت‌گذاری و تخصیص منابع در بین کشورهای مختلف از فرایندها و اصول مشابهی پیروی نمی‌نماید و مطلق اندیشی تعمیم‌گرا در مورد آن امکان صدق‌پذیری ندارد. به‌طوری‌که با تغییر مشرب‌های فکری و نهادی و باروی کار آمدن احزاب و رهبران جدید سیاست‌های مرتبط با انباشت سرمایه دچار تغییر و تحول می‌گردد. در رویکرد هگلی؛ اقتصاد سیاسی به‌مثابه عامل دولت ساخته توان مفصل‌بندی جهت بهره‌مندی از کالاهای عمومی و منابع کمیاب را دارا است. از سوی دیگر از آنجایی که سیاست‌گذاری در مورد منابع کمیاب و تأمین شرایط موردنیاز برای انباشت سرمایه در هیچ کشوری در روی زمین به جهت تمایز در ویژگی‌های نظام‌های سیاسی حاکم و نهادهای اقتصادی مشابه کشور دیگر نیست.

نتیجه‌گیری

فضای جغرافیایی در ابعاد مختلف ماهیتی انضمامی و انتظام‌یافته دارد که ناشی از اثر ساماندهی منابع اقتصادی توسط حاکمیت سیاسی است؛ از این‌رو، در مطالعه اقتصاد سیاسی فضا نمی‌توان از منطق تعمیم‌گرایی روش‌شناسی اثبات‌گرا استفاده نمود و تبیین دارای مقیاس تعمیم‌پذیری محدودتری است، چراکه اختصاصات مکانی از جمله روش‌های اتخاذشده توسط دولت‌ها در جهت بازتوزیع منابع و چگونگی در دسترس‌قراردادن کالاهای عمومی با یکدیگر متفاوت بوده و این فرآیند رویکردهای دولت‌محور را در سطح سرزمینی و در مطالعات اقتصاد سیاسی فضا برجسته‌تر می‌نماید. به‌طور کلی، اقتصاد سیاسی دولت‌گرا در دیدگاه هگلی به دنبال تشریح چگونگی سطح‌بندی و دسته‌بندی گروه‌های اجتماعی، در دسترسی به منابع کمیاب اقتصادی از طریق فرآیندهای برنامه‌ریزی و آمایش و تحلیل فضایی اثرات آن است.

تشکر و قدردانی: موردی از سوی نویسندگان گزارش نشده است.

تأییدیه اخلاقی: موردی از سوی نویسندگان گزارش نشده است.

تعارض منافع: موردی از سوی نویسندگان گزارش نشده است.

سهم نویسندگان: احسان لشگری، تنها نویسنده مقاله است (۱۰۰٪).

منابع مالی: موردی از سوی نویسندگان گزارش نشده است.

مقاومت‌هایی که در برابر گفتمان حاکم قرار دارد؛ نیز می‌بایست تفسیر گردد تا بتوان در مورد میزان ماندگاریش داوری نمود [Asadei et al, 2015]. به‌طورکلی عرصه فضای جغرافیایی در مقاطع مختلف تاریخی تنها آزمایشگاهی است که رویکردهای مربوط به اقتصاد سیاسی در آن محک جدی می‌خورند و می‌توان با توجه به گفتمان‌های حاکم بر تاریخ در مورد آینده آنها قضاوت نمود [Sadeghi, 2015].

بحث

یک از سرچشمه‌های مهم دیالکتیک در اقتصاد سیاسی فضا، از کنشگری نهاد حاکمیت در رابطه با چگونگی باز توزیع منابع اقتصادی حاصل می‌گردد که در دیدگاه هگلی فراتر از فرایندهای انباشت سرمایه و یا تضاد طبقاتی بوده و فرم‌های فضایی بستر مناسبی جهت تحلیل وجوه مختلف این فرایند است. در رویکرد دولت‌محور نهادهای حاکمیتی تعیین‌کننده قواعد اقتصاد سیاسی بوده و بر بازده اقدامات گوناگون و میزان بهره‌مندی افراد از باز توزیع ثروت و نظام انگیزشی آنها تأثیر قابل‌توجهی دارد. بنابراین رویکرد دولت‌محور هگلی از طریق فرایندهای التزام و هماهنگی؛ ابعاد فضایی بهره‌مندی نیروهای اجتماعی از کالاهای عمومی و چگونگی دسترسی به باز توزیع ثروت را مدیریت می‌نماید. ظهور این کارکرد از طریق تنظیم میزان دسترسی نیروهای اجتماعی به منابع کمیاب با اتکا به سیاست‌های پولی و مالی، توزیع فضایی کالاهای عمومی و زیرساخت‌های فیزیکی موردنیاز در میان سکونتگاه‌ها، کنترل مخاطرات فضایی ناشی از قطبش سرمایه از طریق فرایند برنامه‌ریزی و آمایش در قلمرو سرزمینی حاصل می‌گردد. در اقتصاد سیاسی هگلی، دولت‌ها براساس سلسله‌مراتب بوروکراتیک نحوه استفاده از مازادها را تنظیم و توزیع سودها را براساس معیاری منصفانه در فضای جغرافیایی سرزمین سازمان می‌دهد و ضامن کاربرد معقولانه منابع بومی و توسعه پایدار بر مبنای رعایت توان‌های محیطی می‌گردد. در این فرایند سازمان‌دهی و سیاست‌گذاری داده‌های اولیه همچون زمین، نیروی کار و مالیات و نرخ بهره؛ زمینه را برای ایجاد داده‌های فضایی میانجی نظیر خدمات عمومی و تسهیلات فیزیکی فراهم نموده و در ادامه با پردازش این فرایند نظام عرضه و تقاضا شکل نوینی به خود می‌یابد.

در این فرایند، احزاب و بازیگران سیاسی از طریق فرایند انتخابات و یا سایر تحولات سیاسی با قرارگیری در مصدر قدرت تبدیل به تولیدکنندگان فضا می‌گردند؛ به این معنا که استفاده‌کنندگان، فضا را تصاحب و با تدوین مستندات سیاسی نظیر برنامه‌ها و قوانین آن را در تعقیب نیازها، اولویت‌ها و به عبارت بهتر در جهت منافع خود از نو خلق می‌نمایند. در این راستا در مقاطع انتخاباتی دغدغه‌های باز توزیعی در چگونگی توزیع مالیات و کالاهای عمومی تأثیر بسزایی دارد و دغدغه‌های باز توزیعی رأی‌دهندگان می‌تواند موجب تغییر ترکیب و چگونگی تخصیص کالاهای کمیاب و همچنین سیاست‌گذاری جهت چگونگی بهره‌برداری از مالیات توسط دولت

- Jones M, Jones R, Woods M (2016). An introduction to political geography: Space, place and politics. Peshgahiefard Z, Akbari R, Translators. 2nd Edition. Tehran: Tehran University Press. [Persian]
- Jones M (1998). Restructuring the local state: Economic governance or social regulation. *Political Geography*. 17(8):959-988.
- Kourdzadeh M (2001). Political economy of Islamic Republic. 1st Edition. Tehran: Ministry of Foreign Affairs.
- Lairson T, Skidmore D (2014). International political economy: The struggle for power and wealth. 6th Edition. Saei A, Taghavi M, Translators. Tehran: Ghomes. [Persian]
- Lashgari E (2014). Politics and city, new approaches in urban political geography. 1st Edition. Tehran: Entekhab. [Persian]
- Mirheydar D, Mirahmadi F (2017). Evolution of ideas in political geography. Tehran: Tehran University Press. [Persian]
- Mirheydar D, Zakie Y (2010). The concept of scale and its significance in postmodern political geography. *Geopolitics Quarterly*. 6(17):5-36. [Persian]
- Mitchell D (1995). The end of public space? People's park, definition of public and democracy. *Annals of the Association of American Geographers*. 85(1):108-133.
- Mosalanejad A (2018). Political economy. 4th Edition. Tehran: Tehran University Press. [Persian]
- Mosalanejad A (2018). Institutionalism and globalization. 4th Edition. Tehran: Tehran University Press. [Persian]
- Momtaz F (2015). Urban sociology. 10th Edition. Tehran: Enteshar Stock Company. [Persian]
- Momeni F, Zamani M (2013). Analysis of Iran's development pattern between two revolutions based on political economy and social order. *Strategic Quarterly*. 22(69):7-39. [Persian]
- Moradkhani A, Shahbazi O (2012). Hegel and political economy. *Basic Westernology*. 3(1):77-94. [Persian]
- Murdoch J (2013). Post structuralism geography. Afzali A, Gharahbeygei M, Translators. Tehran: Zeytoun Sabz. [Persian]
- Nelie M (2017). Economics. Tehran: Nye Publication. [Persian]
- Painter J (2005). State: Society. In: Cloke P, Johnston RJ, editors. *Space of geographical thought: Deconstructing human's binaries*. London: SAGE.
- Parker J (2007). Structuration. Ghazeyyan H, Translator. 1st Edition. Tehran: Nye Publication. [Persian]
- Peet R (2003). *Radical geography: Alternative viewpoints on contemporary social issues*. 1st Edition. Islamabad: Rawat.
- Poladi K (2001). From the state of authority to the state of reason in modern political philosophy. 3rd Edition. Tehran: Markaz. [Persian]
- Rafieian M, Hossienpour A (2012). Theory, city, space and urban management. 1st Edition. Tehran: Tahan. [Persian]
- Radic H (2008). The development state under global neoliberalism. *Third World Quarterly*. 20(6):1153-1174.
- Ramesht MH, Sharifi M, Rafiean M, Ghavidel Y (2013). Local identity with a geosystem approach. *Geography and Environmental Planning*. 24(2):1-22. [Persian]
- Sabzehie M (2007). A comparative study of the hegel, Marx and gramsci views on government and civil society. *Political Science Research*. 3(4):75-103. [Persian]
- Sadeghi A (2015). Introduction to philosophy of contemporary science. 1st Edition. Tehran: Samt. [Persian]
- Abdekhdaei M (2015). Methods and explorations in the modern government. *Humanity Science Methodology*. 21(84):7-29. [Persian]
- Ahmadvand S (2007). Hegel's political philosophy and modernity. *Public Law Research*. 9(23):1-16. [Persian]
- Agnew J, Muscra L (2012). *Making political geography*. 2nd Edition. New York: Rowman Littlefield.
- Aleizad E, Saraei H (2011). The government in social theory, a comparative study of the classical sociologists. *Social Science*. 18(54):1-50. [Persian]
- Allmendinger P (2002). *Planning in postmodern times*. 1st Edition. London: Routledge.
- Andalib A (2001). Basic theory and principles on special planning in border regions of I. R. I. 1st Edition. Tehran: College of Command and Headquarters. [Persian]
- Asadi R, Rahn timer MR, Kharazmie O (2015). Genealogy futuristic, an appropriate approach to the future study of geographic phenomena. *Geographical Studies of Arid Zone*. 6(22):54-71. [Persian]
- Ashraf A (1979). *Historical obstacles to capitalist development in Iran*. 1st Edition. Tehran: Zameineh. [Persian]
- Bell W (2013). *Fundamentals of futures studies, history, objectives and knowledge*. Taghavi, M & Mohaghegh, M Translators, Tehran: Institute of Defense Research and Training publisher. [Persian]
- Delfrouz M (2014). *Government and economic development: Political economy of development in Iran and developing governments*. 1st Edition. Tehran: Agah. [Persian]
- Dikec M (2012). Space as a mode of political thinking. *Geoforum*. 43(4):669-676.
- Edel M (2001). *Urban and regional economics: Marxist perspectives*. Raeis Dana F, Translator. 1st Edition. Tehran: Ghatreh. [Persian]
- Ejlali P, Rafeiyan M, Asgari A (2017). *Planning theories: Traditional and Modern views*. 6th Edition. Tehran: Agah. [Persian]
- Elden S (2007). There is a politics of space because space is political: Henri lefevre and the production of space. *Radical Philosophy Review*. 10(2):101-116.
- Flanagan MG (2010). *Urban sociology, image and structure*. 5th Edition. New York: Allyn and Bacan.
- Gallaher C (2011). Key concepts in political geography. Namie MH, Mohammadpour A, translators. 2nd Edition. Tehran: Zeytoun Sabz. [Persian]
- Goymen K (2000). *Tourism and governance in Turkey*. *Annals of Tourism Research*. 27(4):1025-1048.
- Hafeznia M, Kaviyanirad M (2014). *Philosophy of political geography*. 1st Edition. Tehran: Strategic Studies Research Institution. [Persian]
- Hafeznia M, Ahmadypour Z, Ghaderi M (2014). *Politics and space*. 5th Edition. Mashhad: Papoli. [Persian]
- Hegel G (2001). *Elements of the philosophy of right*. Ontario: Batoche Book.
- Hughes H (1990). *Consciousness and society: The reorientation of European social thought*. Tehran: Islamic Revolution Press. [Persian]
- Jahanbagloo R (1995). *Modernity, democracy and intellectuals*. 1st Edition. Tehran: Markaz. [Persian]
- Javan J, Daleil S, Salmani M (2013). Space dialectics from Lefebvre. *Arid Zone Studies*. 3(12):1-17. [Persian]
- Johnston R (1984). *Marxism political economy*. *Progress in Human Geography*. 8(4):473-492.

- geography. 3rd Edition. London: Blackwell.
- Taylor P (2000). World cities and territorial states, the rise and fall of their mutuality. In: Knox PL, Taylor P, editors. World cities in a world system. Cambridge: Cambridge University. pp. 48-62.
- Tonkiss F (2009). Space, the city and social theory: Social relations and urban forms. Farsi H, Aflatouni A, Translators. 1st Edition. Tehran: Tehran University Press. [Persian]
- Tucker K (1998). Anthony giddens and modern social theory. 1st Edition. London: SAGE.
- Zieleniec A (2014). Space and social theory. Shourjeh M, Translator. 1st Edition. Tehran: Parham Naghsh. [Persian]
- Seyf A (2001). Despotism, the question of property and capital accumulation in Iran. 1st Edition. Tehran: Resanesh. [Persian]
- Shakouie H (1996). New thought in philosophy of geography. 1st Edition. Tehran: Gitashenasi. [Persian]
- Shakouie H (2004). New thought in philosophy of geography. 2nd Edition. Tehran: Gitashenasi. [Persian]
- Sharepour M (2010). Urban sociology. 3rd Edition. Tehran: Samt. [Persian]
- Taylor N (2018). Urban planning theory since 1945. Shemshadi M, Translator. Tehran: Papoli. [Persian]
- Taylor P (2006). Radical political geographies. In: Agnew J, Mitchell K, Toal G, editors. A companion to political